

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نظری بر عرصه‌ی حیات انسان از منظر توحید افعالی

حادثه آفرینی جز خدا نیست (۱)

زندگی انسان به دو عرصه قابل تقسیم است.

۱. حوادثی که در زندگی هرکس پیش می‌آید و شرایط و موقعیت‌هایی که در آنها قرار

می‌گیرد.

۲. واکنش‌ها و رفتارهایی که فرد درمقابل حوادثی که برای او رخ داده است، نشان

می‌دهد یا در دل شرایطی که در آن قرار دارد، انجام می‌دهد.

کلّ زندگی جز این نیست: آنچه برای ما پیش می‌آید و آنچه ما درمقابل آن پیشامد،

انجام می‌دهیم.

در بخش‌های آغازین، به عرصه‌ی نخست می‌پردازیم و عرصه‌ی دوم را در بخش پایانی مورد بحث قرار می‌دهیم.

اقسام حوادث و موقعیت‌ها

حوادث و موقعیت‌هایی که در زندگی انسان پیش می‌آید، از نظر عوامل پدیدآورنده‌ی آنها به دو گروه قابل تقسیم است.

۱. حوادث و موقعیت‌هایی که از طریق عوامل غیرذی‌شعور و غیرمختار در زندگی انسان پیش می‌آید؛ مثل آفتابی که ما را گرم می‌کند؛ یا بارانی که زمین را آبیاری می‌کند و باعث رشد گیاهان می‌شود؛ یا زلزله‌ای که خرابی به بار می‌آورد؛ یا میکروبی که وارد بدن ما می‌شود و ما را بیمار می‌کند. اینها حوادث طبیعی هستند که عامل به‌وجود آورنده‌ی آنها نه شعوری دارد که بداند چه می‌کند و نه قدرت انتخابی که خود تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد.

۲. حوادث و موقعیت‌هایی که از طریق عوامل ذی‌شعور و مختار در زندگی ما پیش می‌آید؛ مثل آنچه به‌دست دیگر انسان‌ها برای ما رخ می‌دهد. دوستی هدیه‌ای به ما می‌دهد؛ یا کسی به‌زور چیزی را از ما می‌گیرد. کسی دست نوازش بر سر ما می‌کشد؛ یا کسی مشت کینه‌توزانه‌ای بر سینه‌ی ما می‌زند. انسان‌ها، هم ذی‌شعورند و می‌فهمند با ما چه می‌کنند، هم مختارند و خود تصمیم می‌گیرند که این کار را نسبت به ما انجام دهند.

آنچه از طریق عوامل غیرذی‌شعور و غیرمختار رخ می‌دهد، کار خداست.

در دسته‌ی اوّل، یعنی حوادث و موقعیت‌هایی که به واسطه‌ی عوامل غیرذی‌شعور و غیرمختار برای ما پیش می‌آید، نقش آن عوامل در پدید آوردن حوادث، مثل نقش یک قلم در پدید آوردن نوشته‌ها روی تابلوست. قلم نه می‌داند با او چه نوشته می‌شود و نه خود انتخاب کرده است آن را بنویسد؛ لذا ما نوشته‌های روی تابلو را کار قلم نمی‌دانیم و مسؤولیت نوشته‌ها را به عهده‌ی قلم نمی‌گذاریم؛ تا اگر مطالب عالمانه و ارزشمندی نوشته شد، بگوییم عجب قلم بافضیلت و باسوادی؛ یا اگر مطالب سست و نادرستی نوشته شد، بگوییم عجب قلم جاهل و بی‌سوادی؛ یا اگر عبارات محبت‌آمیز و حاکی از احترامی نوشته شد، نسبت به آن قلم محبت پیدا کنیم؛ یا اگر جملات نامهربانانه و توهین‌آمیزی نوشته شد؛ از آن قلم برنجیم. همه به‌وضوح تشخیص می‌دهند که نوشته‌ها کار قلم نیست؛ بلکه کار شخص ذی‌شعور و مختاری است که این قلم در اختیار و در استخدام و کنترل اوست. اوست که با این قلم چنین مطالبی می‌نویسد.

حوادث و رخدادهایی که از طریق عوامل غیرذی‌شعور و غیرمختار همچون عوامل طبیعی برای ما پیش می‌آید، همین‌گونه است. عوامل غیرذی‌شعور و غیرمختار مثل قلم نه می‌فهمند که چه کاری به‌دست آنها انجام می‌شود و نه خود انتخاب کرده‌اند که چنین حادثه‌ای را در زندگی ما پیش آورند.

همان‌طور که نوشته‌ها کار قلم نبود، بلکه کار شخص ذی‌شعور و مختاری بود که قلم را در دست داشت، حادثی که از طریق عوامل طبیعی در زندگی ما رخ می‌دهد نیز کار آن عوامل نیست؛ کار موجود ذی‌شعور و مختاری است که عوامل طبیعی تحت تسخیر،

کنترل و تدبیر اوست. اوست که با عوامل طبیعی حوادثی را در زندگی ما ایجاد می‌کند. او همان خدای متعال است. عوامل طبیعت تحت اختیار و اراده‌ی خداوند است. خداست که با تاباندن آفتاب، محیط زندگی ما را گرم و روشن می‌کند و باعث رشد گیاهان می‌شود. خداست که با باراندن باران، زمین کشاورزی ما را سیراب می‌کند. بنابراین آنچه از طریق عوامل غیرذی‌شعور و غیرمختار رخ می‌دهد کار خداست. درک این مطلب دشوار نیست و همگان به راحتی آن را می‌فهمند و تصدیق می‌کنند.

آنچه از طریق عوامل ذی‌شعور و مختار رخ می‌دهد، کار کیست؟

در دسته‌ی دوم، یعنی اتفاق‌هایی که به دست انسان‌های دیگر در زندگی ما رخ می‌دهد، قضاوت اولیّه‌ی همگان غیر از بحث قبلی است. تصوّر بر این است که آنچه به دست یک انسان انجام می‌شود کار خود اوست؛ چراکه او می‌فهمد با دیگری چه می‌کند و خود تصمیم می‌گیرد چنین کند؛ لذا کار خود اوست. به همین دلیل است که در برابر رفتار دیگران، نسبت به آنها محبت یا کدورت پیدا می‌کنیم. هیچ کس نسبت به یک قلم کدورت پیدا نمی‌کند؛ حتی اگر با آن قلم زشت‌ترین ناسزاها را به او نسبت دهند. انسان از قلم رنجیده‌خاطر و دلخور نمی‌شود؛ از آن که قلم را به دست گرفته و نوشته است، دلخور می‌شود. به همین ترتیب هیچ کس به قلم مهر و محبت پیدا نمی‌کند؛ حتی اگر بهترین تجلیل‌ها و جملات محبت‌آمیز را با آن نوشته باشند. ولی ما نسبت به انسان‌ها احساس مهر و محبت پیدا می‌کنیم. اگر انسان‌ها به ما مهربانی کنند، به آنها محبت پیدا می‌کنیم و اگر بی‌مهری کنند، از آنها می‌رنجیم و کدورت خاطر پیدا می‌کنیم. این نشان می‌دهد

که انسان‌ها را مثل قلم نمی‌دانیم؛ کار را متوجه خود آنها می‌دانیم و می‌گوییم خودش بود که این کار را کرد. او می‌فهمید چه می‌کند و با تصمیم خودش آن را انجام داد. این فهم اولیه‌ای است که در آنچه توسط سایر انسان‌ها برای ما پیش می‌آید، وجود دارد.

آیا این داوری دقیق است و حقیقت عمیق‌تری در این زمینه وجود ندارد؟ بهتر است در این زمینه اندکی درنگ کنیم و آن را عمیق‌تر بکاویم.

آنچه به‌دست دیگران در زندگی ما پیش می‌آید، عمل و فعل اختیاری آنهاست؛ اما این فعل اختیاری چگونه شکل می‌گیرد؟ مراحل تکوین فعل اختیاری در انسان چیست؟ فعل اختیاری طی چه مراحل به‌دست انسان انجام می‌شود؟

مراحل تکوین فعل اختیاری انسان

پیدایش هر فعل اختیاری را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد. مرحله‌ی اول عزم و نیت درونی است و مرحله‌ی دوم تحقق عملی نیت یا وقوع فعل در جهان خارج است.

۱. عزم و نیت درونی

عزم و نیت، کشش قوی درون انسان برای انجام عمل است که شخص را به انجام عمل برمی‌انگیزد و سوق می‌دهد. برای مثال یک دانشجو صبح از خواب بیدار می‌شود و به یاد می‌آورد که امروز در دانشکده درس دارد و تصوّر حضور در کلاس به ذهن او راه پیدا می‌کند. ولی او به‌جای رفتن به کلاس کار دیگری هم می‌تواند انجام دهد؛ مثلاً می‌تواند استراحت کند یا به خانه‌ی بستگانش برود. اما با اینکه گزینه‌های مختلفی به ذهنش

می‌آید، در مقایسه، حضور در کلاس را انتخاب و تأیید می‌کند و مصمم می‌شود در کلاس حضور پیدا کند. او هم حضور در کلاس را تصوّر کرد و هم آن را تصدیق کرد و بر حضور در کلاس مصمم شد. این عزم و نیت درون او شکل گرفت؛ درحالی که هنوز در خانه است.

تفاوت عزم و تصمیم با تمایل

ذکر این نکته ضروری است که عزم و نیت و تصمیم، با تمایل فرق دارد. تمایل کششی ضعیف به سمت یک کار است؛ اما قدرت ندارد انسان را به راه اندازد. ممکن است کسی بی‌میل نباشد نقاط دیدنی ایران را ببیند؛ اما هیچ‌وقت راه نیفتاده تا به آن نقاط سفر کند و آنها را ببیند؛ یعنی تمایل چنان قوی نیست که او را راهی کند. کارهای زیادی وجود دارد که ما بی‌میل نیستیم انجام دهیم؛ اما هرگز انجام نمی‌دهیم. درحالی که عزم و تصمیم و نیت، کشش قوی انسان برای عمل است و اگر مانع خارجی سدّ راه انسان نشود، قطعاً به عمل منجر می‌شود. به چند نکته در مورد عزم و نیت درونی باید توجه کرد.

الف. نیت هویت‌بخش عمل

آنچه هویت‌بخش عمل ماست، عزم و نیت است. نیت انگیزاننده‌ی ما در انجام عمل است و به عمل ما هویت می‌بخشد. فرض کنید در زمان رسول الله ﷺ مسلمانان در مسجد پیامبر با آن حضرت نماز می‌خوانند. در این نماز جماعت، هم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام به پیامبر اقتدا کرده و در صف نماز ایستاده است، هم رئیس‌المنافقین عبدالله بن ابی. ظاهر نماز این دو نفر پشت سر رسول الله ﷺ مثل هم است. پیامبر

تکبيرة الاحرام می گویند؛ حضرت علی عليه السلام و عبدالله بن ابی هم تکبيرة الاحرام می گویند. پیامبر به رکوع می روند؛ آنها هم به رکوع می روند. پیامبر سجده می کنند؛ آنها هم سجده می کنند. پیغمبر تشهد می خوانند؛ آنها هم می خوانند. ظاهر نماز علی بن ابی طالب عليه السلام و عبدالله بن ابی یکی است و درست مثل هم است؛ تفاوت نماز آنها در این است که حضرت علی عليه السلام به خاطر عشق به خدا و برای اینکه حق بندگی خدا را ادا کند، به نماز ایستاده است؛ ولی عبدالله بن ابی به خاطر کینه ای که نسبت به اسلام و مسلمانان دارد؛ به نماز ایستاده است تا از این طریق اعتماد مسلمانان را جلب کند و در صفوف آنها رخنه کند و از پشت خنجری کاری تر به پیکر اسلام و مسلمانان بزند. درعین اینکه ظاهر نماز این دو مثل هم است؛ آیا نماز حضرت علی عليه السلام و عبدالله بن ابی یکی است؟ بدیهی است که بین این دو نماز زمین تا آسمان فرق است؛ اما این تفاوت در کجاست؟ تکبيرة الاحرام آنها یکی بود؛ رکوع و سجود و تشهد هم یکی بود؛ فرق در نیت آنها بود. پس چیزی که به عمل هویت می دهد، نیت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ!** همانا اعمال وابسته به نیت هاست؛ یعنی نیت است که هویت بخش عمل است.

ب. آزادی و اختیار

همه ی انسان ها در مرحله ی تصمیم گیری و عزم و نیت با آزادی کامل تصمیم می گیرند. محال است بتوان در مرحله ی تصمیم گیری، آزادی را از احدی سلب کرد. حتی

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱.

اگر طپانچه‌ای را پر از فشنگ کنند و روی شقیقه‌ی کسی بگذارند و به او بگویند، فلان کار را بکن والا شلیک می‌کنم، باز نمی‌توانند آزادی او را در تصمیم‌گیری سلب کنند؛ چون این فرد بلافاصله در ذهنش به دو گزینه فکر می‌کند؛ اول اینکه به آن کار خلاف تن دهد تا کشته نشود؛ دوم اینکه خود را به کار خلاف آلوده نکند؛ اگرچه کشته شود. او این دو گزینه و راهکار را در درون خود با ارزش‌های مورد قبول و باور خود می‌سنجد. اگر فرد راحت‌طلب و دنیاطلبی باشد، تصمیم می‌گیرد آن کار را انجام دهد تا جانش در امان بماند. اگر به ارزش‌ها پایبند باشد، حاضر نمی‌شود خود را به جنایت، خیانت و اعمال زشت آلوده کند؛ اگرچه جانش را در راه پاک‌بودن از دست بدهد؛ بنابراین آزادانه تصمیم می‌گیرد آن کار را انجام ندهد و کشته شود. بدین ترتیب حتی لوله‌ی طپانچه نتوانست آزادی یک انسان را در تصمیم‌گیری سلب کند. او گزینه‌های قابل تصوّر را با ارزش‌های مورد باور خود مقایسه کرد و آن‌گونه که دوست داشت انتخاب کرد.

این نکته‌ی بسیار دقیقی است که فرق انسان‌ها در برخورداری از آزادی در تصمیم‌گیری نیست؛ در تعداد گزینه‌هایی است که در تصمیم‌گیری پیش رو دارند. تعداد گزینه‌هایی که برای انتخاب پیش روی انسان‌هاست، ممکن است فرق کند. یکی از بین دو گزینه انتخاب می‌کند و دیگری از بین ده گزینه؛ اما هم او که دو گزینه پیش رو دارد، آزادانه انتخاب می‌کند، هم او که ده گزینه پیش رو دارد. هر یک از این دو فرد گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که با ارزش‌های مورد باور خودش تطبیق دارد و این کار را آزادانه انجام می‌دهد. محال است بتوان آزادی در تصمیم‌گیری را از احدی سلب کرد.

ج. مسؤولیت در پیشگاه الهی

وقتی از آزادی و اختیار در انتخاب سخن می‌گوییم، بی‌درنگ موضوع مسؤولیت در پیشگاه الهی نسبت به نوع تصمیم، پیش می‌آید.

خدای متعال تصمیم‌های ممکن یا قابل اتخاذ را در قالب دین، به دو گروه تقسیم کرده است؛ یک گروه از تصمیم‌ها را مجاز و یک گروه را غیرمجاز اعلام کرده است. مثلاً تصمیم برای نوشیدن آب مجاز است؛ اما تصمیم برای نوشیدن شراب غیرمجاز. اگر تصمیم داری دست افتاده‌ای را بگیری و به او کمک کنی، مجاز است؛ اما اگر تصمیم داری بر سر انسان ضعیفی بکوبی، مجاز نیست.

تصمیم‌های مجاز را اصطلاحاً دارای اذن تشریحی الهی می‌نامیم؛ یعنی خداوند در شرع به انسان اجازه داده است، چنین تصمیمی بگیرد. تصمیم‌های غیرمجاز را هم تصمیم‌های فاقد اذن تشریحی می‌نامیم؛ یعنی خداوند در شرع به انسان اجازه نداده است، چنین تصمیمی بگیرد.

وقتی خداوند تصمیم‌های مجاز و غیرمجاز را تعیین و اعلام کرد، و هرکس با آزادی کامل تصمیم خود را گرفت، جا دارد در قبال این تصمیم در پیشگاه الهی مورد سؤال قرار گیرد که چرا چنین تصمیمی گرفت. بنابراین نکته‌ی سوم مسؤولیت در پیشگاه الهی نسبت به نوع تصمیمی است که انسان اتخاذ می‌کند.

د. استحقاق پاداش یا کیفر الهی

انسان متناسب با نوع تصمیمی که می‌گیرد استحقاق پاداش یا کیفر الهی پیدا می‌کند. کسی که با آزادی و آگاهی کامل تصمیم می‌گیرد دست افتاده‌ای را بگیرد و به او مدد رساند، مستحق پاداش الهی می‌شود و کسی که با آزادی و اختیار کامل تصمیم می‌گیرد، بر سر ضعیفی بکوبد، سزاوار کیفر الهی.

نکته‌ی ظریف و مهم اینجاست که ملاک استحقاق پاداش یا کیفر الهی، رفتار و شکل خارجی عمل نیست؛ نیت و انگیزه‌ی درونی شخص است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى**^۱: هرکس جزا و پاداش نیت خود را دریافت می‌کند. ملاک پاداش و کیفر نیت است؛ نه عمل خارجی. به همین دلیل در مثالی که گذشت، با وجود اینکه شکل ظاهری نماز امیرالمؤمنین علیه السلام و رئیس المنافقین یکی بود؛ اما بی‌شک این دو مستحق یک نوع پاداش یا کیفر الهی نیستند. بین این دو نماز از زمین تا آسمان فاصله است. امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر آن نیت عارفانه، عاشقانه و متعالی، مستحق بالاترین پاداش‌های الهی است و عبدالله بن ابی به‌علت آن نیت پلید و زشت، مستحق سخت‌ترین کیفرها. پس همان‌گونه که گفته شد، ملاک استحقاق پاداش و کیفر الهی نیت است، نه شکل ظاهری عمل.

نکته‌ی دیگری که ناظر بر نیت بودن پاداش الهی را روشن می‌سازد استحقاق پاداش برای نیت خیر است؛ بی‌آنکه عمل خیر تحقق یافته باشد. فرض کنید دو نفر تصمیم می‌گیرند کار خیری را انجام دهند؛ مثلاً کمک مالی به زلزله‌زدگان. هریک از آنها صد هزار

۲. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱.

تومان برمی‌دارد و به سمت محلّ پرداخت کمک‌ها به راه می‌افتد. اوّلی می‌رسد و پول را پرداخت می‌کند؛ اما دومی، در راه یک جیب‌بر به او برمی‌خورد و بی‌آنکه متوجّه شود، پولش را از او می‌رباید. وقتی به محلّ پرداخت کمک‌ها می‌رسد، می‌بیند پول نیست. اینجا خدای متعال پاداش پرداخت پول را به دومی هم می‌دهد؛ چون نیت و قصد آن را داشت؛ اگرچه به دلیل یک عامل خارجی موقّق نشد عملاً پول را بپردازد. پس پاداش به نیت داده می‌شود؛ نه به عمل خارجی.

اما این قاعده در مورد کیفر نیت شرّ استثنا خورده است. برای مثال دو نفر تصمیم می‌گیرند کار خلافی انجام دهند؛ مثلاً دو انسان بیگناه را بکشند. هریک از آنها اسلحه‌ای تهیّه می‌کند؛ فشنگ می‌گذارد؛ به طرف آن انسان بیگناه نشانه‌گیری و شلیک می‌کند. گلوله از تفنگ اوّلی خارج می‌شود؛ به هدف می‌خورد و شخص کشته می‌شود. اما در همان لحظه که دومی شلیک می‌کند، پرنده‌ای در حال پرواز از جلوی تفنگ او عبور می‌کند؛ گلوله به آن پرنده می‌خورد و فرد مقابل زنده می‌ماند.

اگر بخواهند این دو نفر را در ترازوی عدالت بگذارند، کار آنها سر سوزنی تفاوت ندارد. هر دو تصمیم گرفتند آدم بکشند؛ هر دو سلاح خریدند، فشنگ‌گذاری و نشانه‌گیری و شلیک کردند. آن پرنده که به خواست دومی در برابر لوله‌ی تفنگ او قرار نگرفت؛ این حادثه خارج از اختیار او بود. در آنچه تحت اختیار این دو بود، سر سوزنی تفاوت نیست. اگر بنا باشد این دو را در ترازوی عدالت بگذارند، دومی هم مستحقّ همان کیفر اوّلی است؛ چون زنده ماندن شخصی که دومی قصد کشتن او را داشت، ناشی از خواست و اراده و اختیار او نبود. او همه‌ی کارهای لازم برای کشتن یک انسان را تمام‌عیار انجام داد

و صرفاً یک عامل خارجی مانع مرگ آن انسان شد. نقش این دو نفر عین هم است و چون پاداش و کیفر الهی به نقش انسان‌ها داده می‌شود، نه به حادثه‌های ناخواسته‌ی بیرونی، پس دومی هم مستحقّ همان کیفری است که اوّلی مستحقّ آن است. اما خدای متعال در رابطه با نیت‌های سوء به عدالت رفتار نمی‌کند؛ والاّ اگر بنا به عدالت باشد، دومی هم باید همان کیفر اوّلی را دریافت کند. خدای متعال در رابطه با نیت‌های شرّ می‌فرماید، اگر من خدا از طریق عوامل خارجی مانع وقوع نیت سوئی شدم، اگرچه صاحب آن نیت مستحقّ کیفر است، من او را عفو می‌کنم و با فضل‌م با او رفتار می‌کنم.

خداوند فقط عدل ندارد؛ فضل هم دارد. یکی از مصادیق فضل این است که کسی به شما بدی می‌کند؛ ولی او را می‌بخشید. با منطق عدالت می‌توانید متقابلاً به او بدی کنید؛ اما او را عفو می‌کنید. وقتی کسی عفو می‌کند، با فضلش رفتار می‌کند. خدای متعال در رابطه با نیت‌های سوئی که تحت تأثیر عوامل خارج از اختیار شخص، به عمل منجر نمی‌شود، به عدل رفتار نمی‌کند. اگر بخواهد به عدل رفتار کند، باید صاحب نیت سوء را کیفر دهد؛ چون ملاک کیفر و پاداش، نیت است. خدای متعال به فضل رفتار می‌کند و صاحب نیت سوء را می‌بخشد. صاحب نیت سوء کیفر نمی‌شود؛ اما نه به این دلیل که ملاک کیفر و پاداش نیت نیست؛ او همچنان مستحقّ مجازات است؛ اما خدا به فضل خود او را می‌بخشد.^۳

۳. حرّ عاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲.

۲. وقوع فعل در جهان خارج

تا اینجا دریافتیم که اولین مرحله‌ی تکوین فعل اختیاری، یعنی عزم و نیت، درون انسان شکل می‌گیرد. مثلاً آن دانشجو درحالی‌که هنوز در خانه بود، تصمیم گرفت در کلاس حاضر شود. مرحله‌ی دوم، تحقق تصمیم در جهان خارج است. در مرحله‌ی دوم، تصمیم و نیت به شکل یک رفتار درمی‌آید و در خارج محقق می‌شود. اکنون این پرسش مطرح است که سهم فرد در تحقق خارجی تصمیم و نیت چیست؟ در شکل‌گیری نیت، خود فرد همه‌کاره است و با آزادی و اختیار کامل تصمیم می‌گیرد؛ اما در مرحله‌ی وقوع در جهان خارج چگونه؟

هر انسان در زندگی خود این واقعیت را تجربه کرده است که بسیاری از مواقع درحالی‌که به صورت جدی مصمم است کاری را انجام دهد و ذره‌ای هم تردید ندارد، به انجام آن کار موفق نمی‌شود. چه بسا از خانه راه افتاده‌ایم تا جایی حاضر شویم یا کاری را انجام دهیم، اما یک عامل خارجی مانع از تحقق خواست ما شده است. همه‌ی ما تجربه کرده‌ایم که در عملی ساختن برخی کارها که بر انجام آن مصمم هستیم، موفق نیستیم. از همین جا می‌توان دریافت که تحقق عمل با عزم و نیت متفاوت است. انسان در عزم و نیت همه‌کاره است و خودش تصمیم می‌گیرد؛ ولی در تحقق خارجی این‌گونه نیست.

آنچه دلم خواست نه آن شد آنچه خدا خواست همان شد

نقش انسان در مرحله‌ی تحقق خارجی عمل، همچون نقش کسی است که کلید برق را می‌زند تا چراغ را روشن کند. برای اینکه چراغ روشن شود، لازم است کلید برق زده شود؛ اما با زده شدن کلید، الزاماً چراغ روشن نمی‌شود. روشن شدن چراغ به عوامل زیادی

وابسته است. آیا کلید سالم است؟ آیا سیم در مدار قطعی ندارد؟ لامپ در سرپیچ محکم بسته شده است؟ لامپ سالم است؟ اصلاً برق هست؟ عوامل زیادی وجود دارد که در اختیار فرد نیست. فقط زدن کلید در اختیار اوست؛ بقیه‌ی عوامل خارج از اختیار او هستند.

تحقق عمل در خارج مثل روشن شدن چراغ است. تصمیمی که انسان برای انجام عمل می‌گیرد، به منزله‌ی زدن کلید است. فرمانی که در مغز او خطاب به سلسله‌ی اعصاب صادر می‌شود تا اعصاب فعال شوند و عضلات را به کار اندازند و سایر مراحل تا انجام شدن کار به دست فرد، مثل مراحل پس از زده شدن کلید تا روشن شدن چراغ است. آنچه در روشن شدن چراغ عمل در جهان خارج در اختیار ماست، فقط زدن کلید تصمیم است؛ بقیه‌ی عوامل در اختیار و به دست ما نیست.

برای مثال، نویسنده‌ی این مجموعه مصمم است به صورت جدی مطالب را دنبال کند و به پایان برساند؛ ولی معلوم نیست این تصمیم جدی در جهان خارج محقق شود. عوامل بسیاری وجود دارد که از اختیار نویسنده خارج است. آنچه در اختیار اوست، فقط عزم و نیت و تصمیم است؛ سایر عواملی که برای تحقق خارجی عمل لازم است دست او نیست. خداست که باید او را زنده و سالم نگه دارد و قدرت و آگاهی او را حفظ کند تا بتواند این مطالب را ادامه دهد؛ والا این کار انجام نخواهد شد؛ اگرچه تصمیم او بسیار جدی و قاطع باشد.

تحقق خارجی عمل منوط و موکول به این است که خدا با استمرار بخشیدن به حیات و علم و قدرت و ... ، امکان عملی ساختن تصمیم را به شخص عطا کند و به بیان دیگر به

اذن تکوینی الهی وابسته است. اذن تکوینی الهی یعنی امکان عملی شدن یک فعل از جانب خدا. خدا باید امکان عملی شدن را بدهد تا عزم و نیت درونی فرد به عمل خارجی منجر شود. مثلاً نویسنده را زنده و سالم و آگاه نگه دارد، تا بتواند تصمیم خود را عملی کند و مطالب را بنویسد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناظر بر همین نکته می‌فرمایند: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ وَ يَدِ كُلِّ بَاسِطٍ؛ فَهَذَا الْقَائِلُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ هَذَا الْبَاسِطُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَبْسُطَ يَدَهُ إِلَّا بِمَا شَاءَ**^۴: خدای عزوجل نزد زبان هر گوینده و دست هر دست‌گشاینده است؛ پس این گوینده نمی‌تواند چیزی بگوید مگر آنچه را خدا بخواهد و این دست‌گشاینده نمی‌تواند دست خود را بگشاید مگر به خواست خداوند.

برای درک بهتر مفهوم اذن تشریحی و اذن تکوینی و تفاوت آنها به نکات زیر توجه کنید.

الف. تفاوت اذن تکوینی با اذن تشریحی

اذن تشریحی یعنی مجاز بودن تصمیم از نظر مقررات شرع؛ اما اذن تکوینی به معنی امکان‌پذیر بودن وقوع آن در واقعیت خارجی و صحنه‌ی عمل است. فرض کنید آن دانشجو که صبح تصمیم گرفت به دانشگاه برود و در کلاس حاضر شود، بخواهد با ماشین به سمت دانشکده حرکت کند و در خیابان یا کوچه‌ی مجاور دانشکده ماشین خود را پارک کند. اگر مأموران راهنمایی و رانندگی ورودی خیابان را با نرده یا بلوک سیمانی

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۰۶.

بسته باشند، امکان ورود با اتومبیل به آن خیابان وجود ندارد؛ یعنی تصمیم ورود به خیابان با اتومبیل امکان تحقق خارجی و عملی شدن ندارد. ورود با اتومبیل امکان پذیر نیست. اما اگر نرده‌ها و بلوک‌ها را جمع کنند، ورود با اتومبیل امکان پذیر می‌شود. اینجا بحث تکوین عمل و اذن تکوینی است. در صورتی که ورود امکان پذیر باشد، این سؤال برای راننده مطرح می‌شود که از نظر مقررات راهنمایی و رانندگی ورود به این خیابان با اتومبیل ممنوع است یا آزاد؟ آیا مقررات اجازه می‌دهد اتومبیل از این طرف وارد خیابان شود؟ وقتی مقررات در نظر باشد، بحث اذن تشریحی و مجاز یا غیرمجاز بودن است و آنجا که امکان عملی شدن مطرح باشد، بحث اذن تکوینی و امکان پذیر بودن است.

ب. ترکیب اذن تشریحی و اذن تکوینی

برای فهم بهتر اذن تکوینی و اذن تشریحی الهی و تفاوت آنها به این توضیح دقت کنید. اگر یک جدول ماتریس دوبعدی بکشیم، به طوری که یک محور جدول اذن تشریحی الهی و محور دیگر آن اذن تکوینی الهی باشد، چهار حالت به دست می‌آید.

حالت اول: تصمیم بر انجام کاری دارای اذن تشریحی و عملی شدن آن دارای اذن تکوینی باشد؛ یعنی هم مطابق قوانین الهی باشد، هم در عمل امکان پذیر شود؛ مثل حضور آن دانشجو در کلاس. تصمیم او برای حضور در کلاس مجاز و مشروع بود و خدا هم عملاً امکان داد تصمیم او اجرا شود؛ و در کلاس حضور یافت.

حالت دوم: کاری که تصمیم بر انجامش دارای اذن تشریحی الهی است؛ اما عملی شدن آن فاقد اذن تکوینی است. برای مثال کسی شب بخوابد، درحالی که مصمم است سحر بیدار شود و نماز شب بخواند؛ اما در عمل خوابش ببرد و با صدای اذان صبح بیدار شود. این تصمیم از نظر شرع کاملاً مجاز بود و اذن تشریحی الهی داشت؛ اما خدا به آن امکان عملی شدن نداد؛ یعنی فاقد اذن تکوینی بود.

حالت سوم: تصمیمی که فاقد اذن تشریحی الهی است؛ اما عملی شدنش دارای اذن تکوینی است. مثل همهی گناهایی که در عمل واقع و انجام می‌شود. مثلاً کسی تصمیم گرفت شراب بخورد؛ این تصمیم از نظر شرع مجاز نیست؛ اما خدا دست او را خشک نکرد و جانفش را نگرفت؛ بلکه به او امکان داد و او شراب را خورد. تصمیم او فاقد اذن تشریحی بود؛ اما خدا به عملی شدن تصمیم او اذن تکوینی داد.

حالت چهارم: هم تصمیم فاقد اذن تشریحی است، هم عملی شدن آن فاقد اذن تکوینی. فرض کنید کسی تصمیم می‌گیرد دزدی کند؛ تصمیم او خلاف شرع و فاقد اذن تشریحی است. او برای دزدی خانه‌ای را نشان می‌کند و نیمه‌شب از دیوار آن خانه بالا می‌رود؛ اما صاحبخانه بیدار می‌شود و او نمی‌تواند عمل دزدی را انجام دهد؛ در اینجا عمل او امکان تحقق خارجی پیدا نکرده و فاقد اذن تکوینی بوده است.

اکنون حالت‌های فوق را در چند رخداد واقعی و نمونه‌ی تاریخی بررسی می‌کنیم.

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام به امر خداوند پسرش حضرت اسماعیل علیه السلام را به سرزمین منی^۱ برد؛ کاردش را تیز کرد و روی حلقوم اسماعیل علیه السلام گذاشت تا او را ذبح کند. تصمیم مجاز، طبق فرمان الهی و دارای اذن تشریحی بود؛ اما خدا به آن کارد اجازه‌ی بریدن نداد و لذا کارد نبرید؛ یعنی وقوع آن فاقد اذن تکوینی الهی بود و محقق نشد. این مصداق حالت دوم است.

۲. عصر عاشورا لشکریان عمر سعد خیمه‌های اهل بیت و اصحاب امام حسین علیه السلام را آتش زدند. این تصمیم فاقد اذن تشریحی و از نظر شرع حرام بود؛ اما خدا به آتش نگفت نسوزان و اذن تکوینی و امکان داد عملاً خیمه‌ها را بسوزانند. سوختن خیمه‌ها مصداق حالت سوم است.

۳. بعد از ظهر عاشورا شمر ملعون سر مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را با خنجر برید و از پیکر مقدس حضرت جدا کرد^۵. تصمیم بر این کار قطعاً خلاف شرع و فاقد اذن تشریحی بود؛ اما خدا به این کار امکان عملی شدن داد و به خنجر نگفت نبر؛ پس اذن تکوینی یافت و محقق شد. این تصمیم پلید فاقد اذن تشریحی بود؛ اما با اذن تکوینی الهی عملی شد. این نیز مصداق حالت سوم است.

۵. البته گفته شده است ابتدا کارد از جلو که محل بوسه‌ی حضرت زینب علیها السلام بود؛ نبرید. لذا آن ملعون سر مقدس حضرت را از قفا برید؛ ولی بهر حال این حادثه رخ داد.

۴. حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند و در میان کوهی از آتش پرتاب کردند. هم تصمیم سوزاندن پیامبر خدا خلاف شرع و فاقد اذن تشریحی بود، هم خدا به آن تصمیم امکان عملی شدن نداد و فرمود: **یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم؟ ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.** بنابراین وقوع آن هم فاقد اذن تکوینی بود. این مصداق حالت چهارم است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

